

بدلِ بشت خاکریز

خاطرات، ایمان کفایی مهر

گفت و گو و تدوین: حسن و حسین شیردل



انتشارات سوره مهر (وابسته به حوزه هنری)

دفتر فرهنگ و مطالعات پایداری حوزه هنری مازندران



بلوغ پشت خاکریز

خاطرات ایمان کفایی مهر

حسن و حسین شیردل

باز، محافی، و گرافی؛ واژه پرداز اندیشه - چاپ اندیشه

چاپ اول: ۱۳۹۴

شماره گرد: ۲۵۰

شابک: ۹۶۵-۹۱۵-۱۱-۱۰۰

نقل و چاپ نوشته ها مندرجه از دفتر رسمی از ناشر است.

سرشناسه: کفایی مهر ایمان
عنوان: نام پدیدآور: بلوغ پشت خاکریز، خاطرات ایمان کفایی مهر / گفت و
گو و تدوین حسن و حسین شیردل.
مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۲۵۴ ص.

ISBN. ۹۷۸-۹۶۵-۹۱۵-۱۱-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: کفایی مهر ایمان
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- داستان
شناسه افزوده: شیردل، حسن، ۱۳۵۷ - گردآورنده
شناسه افزوده: شیردل، حسین، ۱۳۵۵ - گردآورنده
شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر
رده بندی کنگره: ۸۱۳۹۴ ب ۸۷ / ک ۱۱۲۸ DSR
رده بندی دیویی: ۹۵۵ / ۰۸۴۳۰۹۲۲
شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۷۷۲۴۳

نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان رشت، پلاک ۲۳

صندوق پستی: ۱۵۸۱۶۱۱۶۴ • تلفن: ۶۱۹۴۴ • سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۵۳۱۹۵

تلفن مرکز پخش: (پنج خط) ۶۱۶۰۱۱۳ • فکس: ۶۱۶۱۱۵۱

www.sorehmehr.ir

اشاره

به ایمان کفایی مهر زنگ زدیم. گفتیم می‌خواهیم روی خاطرات کار کنیم. انرژی او در هنگام گفتن نکات و نکات ریزی که می‌گفت کاملاً مبهم‌تومان کرد. آدم زرنگی است. خواب خودش را و اطرافیان را می‌شناسد. نمی‌دانستیم چه کاره است. و من می‌دیدم مدیرکل یکی از وزارت‌خانه‌هاست گفتیم اصلاً وقت ندارد. جردن مصاحبه پیش نمی‌رود، اما آمد؛ نشست، خندید، اشک ریخت، انرژی داد... تا جایی که خدمت آقای مرتضی سرهنگی هم رفتیم و مرتب از او راهنمایی گرفتیم تا بتوانیم از پس گفته‌های ایمان بریاییم. آقا مرتضی همیشه یاورمان بود و این بار بیشتر. ایمان وقت گذاشت؛ واقعاً وقت گذاشت. شانزده ساعت مصاحبه، طی یک هفته، در بعداز ظهرهای گرم بابل و تهران، آن هم در منزل شخصی‌اش.

ایمان، مرتب، در اوقات بیکاری کتاب‌های خاطره و جنگ را مطالعه می‌کند. هنگام تدوین مصاحبه‌ها اگر پرسشی پیش می‌آید، با او تماس می‌گرفتیم؛ هیچ تماسی را بی پاسخ نمی‌گذاشت. همه را به دقت پاسخ می‌داد. سرانجام هفتم محرم ۱۳۸۹ کارمان تمام شد. به بابل آمد. نسخه آماده چاپ را به او تحویل دادیم. خواند. بعضی از خاطرات را تصحیح کرد. این روزها که وقتش آزاد بود با ما بود. بعد از آن هم دوباره شروع به «تألیفات» کرد. ... گرچه به دست آوردن او کار سختی نیست، «خدمت» ایمان را، در هر جا که باشد، می‌توان به راحتی درک کرد. اگر حمایت‌ها، خودش نبود، به حتم، این خاطرات به «کتاب خاطرات ایمان» تبدیل نمی‌شد و در دست شما نبود!

حسن و حسین شیردل

محرم ۱۳۸۹

مقدمه

فکر نمی‌کردم این قدر کار سختی باشد!
وقتی نشستیم پای گفت‌وگو، من خواستم به هر نحوی شده از زیر بار مصاحبه دربروم. خیلی سخت بود. احساس می‌کردم دوباره دارم به چهارده سالگی برمی‌گردم. کوچ‌مشکلی بردارم سی و نه سالگی به نوجوانی، حالا که فقط خاطره‌ای از آن برایم باقی مانده است!
«جنگ» پلیدترین پدیده دنیاست، اما درونش لذت‌بخش و پررشتی و زیبایی، خوبی و بدی، و خیر و شر است؛ همه این‌ها با هم اتفاق می‌افتد. می‌توانی هر دورا در یک زمان ببینی و پند بگیری.
جنگ ما را زودتر از سَنمان مرد کرد!
همیشه جنگ‌آوران در هر مملکتی محترم بوده و هستند، اما در کشور ما... حکایت دیگری دارد!

انگیزه‌ام برای بازگو کردن این خاطرات دو چیز بود: نخست آنکه احساس می‌کردم دختر چهارده‌ساله‌ام باید در آینده وقایع زندگی پدرش و برادران و هم‌زمان پدرش را بخواند و بشنود تا بداند بر این نسل چه گذشته است؛ دوم احساس دینی است به آن پسر خوش‌سیمایی که در لشکر علی ابن ابی طالب (ع)، در درّه «وَشِکَنَآو» دیدم؛ همیشه دلم می‌خواست که روزی صداقت، بزرگی، و مردانگی او و هم‌زمانش را برای مردم کشورم روایت کنم!

حسن، حسین شیردل به همراه جواد طوفان برای ثبت این خاطرات رحمت زیادی کشیدند. امیدوارم این خاطرات یک جایی به درد بخورند. هر چند در تقابل دیگر یلان این سرزمین، جوان‌مردانی که اکنون زیر خروارها خاک آرمیده‌اند و لحظه‌ای نیست که در طول روز یادشان از ذهنم عبور نکند، من به خاطراتم دیده نمی‌شویم؛ یلانی مثل مجید گلی کانی، سیدمصطفی، شای، حمید رسولی، محمد عباسی، اصغر ارمک، محمد مصطفی زر، حسن علی امامی، سیدرضا قابلی، مهدی دشتبان، حسین رجب‌نسب و...

اگر از من بپرسند چه بخشی از عمرم را بحرب به خاطر داری؟ به حتم آغاز چهارده‌سالگی‌ام تا پایان جنگ خواهد بود؛ روزهایی که به آن افتخار می‌کنم. هرچند از آن روزها بیست و دو سال گذشته و ما به هیچ‌وجه فکر نمی‌کردیم این همه سال بعد از جنگ، زند بمانیم... اما ماندیم!

امیدوارم دوستان شهیدم فراموشم نکرده باشند.

یا علی. ایمان کفایی مهر

۲۶/ ۹/ ۱۳۸۹ غروب - بابل